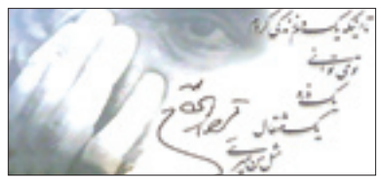

یادواره قیصر امین پور منتشر می شود

یادنامه قیصر امین‌پور شامل یادداشت‌های روزانه و اشعار منتشرنشده این شاعر همزمان با پنجاهمین سالگرد تولد و دومین سالگرد درگذشت وی منتشر می‌شود. به گزارش ایکنا در این یادنامه گزیده‌ای از اشعار و متون آفرینشی و تحقیقی قیصر امین‌پور به انتخاب همسر وی گنجانده شده است که در کنار آن دستخط‌ها و یادداشت‌های روزانه و نیز برخی از اشعار منتشر نشده وی نیز قرار گرفته‌اند.

ارائه فهرستی از تمامی یادداشت‌های منتشر شده درباره قیصر امین‌پور و نیز منتخبی از نقدها و بررسی‌های انجام گرفته روی این متون در این یادنامه منتشر خواهد شد. علاوه بر این مجموعه یادداشت‌هایی از ۳۰ نویسنده و محقق از جمله «مسعود جعفری»، «مسعود علیا» و «شهرام رجب‌زاده» در قالب متون تحقیقی و خاطره‌های منتشر نشده پیرامون قیصر امین‌پور در این مجموعه منتشر خواهد شد.

شیرازه

یادبود

قیصر و رازهایش

حمیدرضا توکلی
استاد دانشگاه سمنان

قیصر را در هزار و یک جمله نمی‌توانم گفت و حتی در صد سرود و ترانه؛ اگر آهنگ موزون واژه‌ها را در می‌یافتم. باور نمی‌کنم داستان او را، آن «خلاصه خوبی‌ها» را، آن‌سان که بود در خود خلاصه کند چنان که هیچ‌گاه باور نمی‌کنم «دیگر» را کنار نام او! با این همه او را در یک کلمه و تنها یک کلمه می‌توان باز گفت!

و آن کلمه «راز» است. او جوینده نهان‌ترین رازهای هنر و زندگی و هستی بود. اگر او را می‌شناختی می‌دانستی که «سنت و نوآوری» و سرشت کودکانه شعر برای او هرگز یک پایان نامه یا تکلیف دانشگاهی نبود. آنچه در این زمینه‌ها نگاشت هیچ‌گاه در مرز و چارچوب نگارش‌های پژوهشی محصور نماند. برای قیصر، سنت و نوآوری یک مساله بررسی شده یا معادله‌ای با چند مجهول معین نبود. او هنگامی که در این باره‌ها می‌گفت و می‌نوشت، پنداری در جست‌وجوی رازی بود که البته تنها به شعر محدود نمی‌ماند، راز نهفته هستی، راز زندگی که گل‌ها بدان اشاره می‌کنند، رازی نوشته بر پرپروانه‌ها، راز عشقی که برای اینکه «به تمامی بیان شود، با اشک دیده آتش دل ائتلاف کرد». این معنی حتی در قلمرو الهیاتی وجود او راه برده است. خدای قیصر، خدایی است که «نوآوری، سنت اوست»، «پرسشی که خواستنی‌تر ز پاسخ» است. همین است که هر چه پیش‌تر می‌آییم سرودهایش سرشارتر از رنگ حیرت عارفانه می‌شود. «من سایه‌ای از نیمه پنهانی خویشم، تصویر هزار آیینه حیرانی خویشم»

در کلاس‌ها لحظه‌های بسیاری بود که خاموش می‌ماند. ناگهان به پنجره خیره می‌شد یا ناپیدای دوری را می‌کاوید و گاه چشم فرو می‌بست. دست راستش را به همراه ابروهایش بالا می‌آورد. انگشتان کشیده و باریکش را به هم می‌مالید. چنان که رازی را لمس می‌کند و آرام‌آرام سخن می‌گفت. یک بار به اسلوب احادیث گفت: «اجمل الفن اخفاه» زیباترین هنر نهان‌ترین آن است.

درباره محتوا در شعر می‌گفت، باید مثل ویتامین در میوه باشد نه مثل شکر در مربا که شکر ک بزند. سرانجام در آن غزل شگرف آخرین دفتر، بیانیه –مانیفست- زیبایی‌شناسی قیصر در یک جمله خلاصه می‌شود. مصراعی که عصاره قرون و اعصاری است که آدمی در رمزورازهای زیبایی جست‌وجو می‌کند: «زیبایی راز، راز زیبایی است، آن را نهفته در هنر این است» شعر او خود از همین شیوه نشان‌ها دارد. زیبایی شعر او هرگز معلول شگردهای چشم پرکن و شیوه‌های آشوبی و تماشایی نیست.

او شاعری است گریزان از سبک. او آهسته و با وقار سربه‌سر واژه‌ها می‌گذارد و بی‌صدا ونالوانه از درد می‌گوید و با آزرم و نجابت جنوبی از عشق می‌نویسد: «چنان که غیر ندانند و آن‌سان که سر غمش در دهان عام نیفتد. آن گونه که تنها عاشقانه و سوختگان دریابند که عاشقان سخن عاشقان دانند. قیصر دست خود را رو نمی‌کند. چنان که سفره دل را نیز هرگز نمی‌گشاید. شعر او چندان ساده می‌نماید که پنداری هیچ رازی در میانه نیست مگر آنکه بپرسی پس راز زیبایی این ساده‌های صمیمی در کجاست و این خود همان راز است؛ راز زیبایی!

و او پس از روزگاری رازدانی و رازداری خود رازی شده بود. سال‌ها پیش پنداری لحظه‌ای پیش یا حتی پیش‌رو! در دفتر سروش نوجوان به سراغش رفتم. در شبی از شب‌های غربت کوی دانشگاه، قلم‌اندازی یادداشت‌گونه نوشته بودم. با حال و هوای کودکانه و اشاره‌ای داستان‌وار به ماجرای قهر و آشتی کودکی با مادر. بسیار خام و پریشان. در سکوت خواند و من کنار میزش در نزدیکی در اتاق چند تنی بودم. مداد را برداشت و جمله‌ای در پایان صفحه نوشت: «ناقلا! دست گذاشتی روی رگ خواب من؛ مادر. خیلی سعی کردم گریه نکنم.» و زود پاکش کرد. لحظه غریبی بود. فهمیدم چه رازها در دل دارد که کسی حتی نزدیک‌ترین کسان از آنها سردرنمی‌آورند و خوب فهمیدم که نمی‌شناسمش و اصلا شناختنی نیست. یک بار آخر کلاس گفت: بچه‌هایی که پدر ندارند آدم‌های خودساخته و بزرگی می‌شوند اما آنها که مادر ندارند شاعر می‌شوند.

مادر پیوسته برای او رازی بود. رازی عظیم و رازی شناسای خویشتن خویش. رازی که مدام در جست‌وجویش بود:

سال‌ها دویده‌ام از پی خودم ولی / تا به خود رسیده‌ام دیده‌ام که دیگرم/

در به در به هر طرف بی‌نشان و بی‌هدف / گمشده چو کودکی در هوای مادرم

هرگاه از مادر می‌گفت لحنش طعم غریبی داشت. اما آن هنگام‌ها که نمی‌گفت و می‌نهفت...! مطلبی را که در تحلیل «مادر موسی» پروین نوشته باید خواند و دید چگونه بر احساس مادر موسی انگشت می‌نهد، در آن لحظه که نوزادش را به دست موج‌های خروشان نیل می‌سپارد:

مادر موسی چو موسی را به نیل / در فکند از گفته رب جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه / گفت کای فرزند خرد بی‌گناه!
گر فراموشت کند لطف خدای / چون رهی زین کشتی بی‌ناخدای

قیصر می‌گوید ببینید چگونه پروین به ظرافت «آه» و «آی»ی که از نهاد مادر می‌آید را در قافیه بیت‌های دوم و سوم نهاده است؟

یادم نمی‌رود که چگونه آیه کوچکش را «مادرم» صدا می‌کرد با لحنی آن سان شاعرانه که حتی شعرهایش را آنگونه نمی‌خواند. جایی می‌نویسد:

«مادر پریزاده آدمی است فراتر از فرشته که در عشق خداست!

مادر در میان این همه دل، تنها دلی است که بی‌دلیل و بی‌دریغ و بی‌چشمداشت تمام عشق خویش را می‌بخشد و همه هستی خود را به پای دیگری نثار می‌کند!

مادر آسمانی است و همانند خدای آسمان و زمین، آفریننده!»

او حتی به پر کشیدن مادرش پیش از بال گشودنش، بعدی ازلی می‌بخشد.

کودک دل شیطنت کرده است یک دم در ازل /
تا ابد از دامن پرمهر مادر طرد شد

یقین دارم رفتن او هم بخش پایانی جست‌وجوی او بود. رفت «تا راز عاشقان به تمامی بیان شود» رفت تا راز بماند!

آبان ۱۳۸۸

گفت‌وگوی «تهران امروز» با دکتر صابر امامی

امین‌پور، زندان کلام را شکست

در آستانه دومین سالگرد درگذشت قیصر امین‌پور و توقف داستان شاعرانگی‌هایش، بررسی آنچه او و خط شعری او را به شکل قابل توجهی از سایر شاعران روزگارش متمایز می‌کند موضوعی بود که «تهران امروز» با دکتر صابر امامی در میان گذاشت.

امامی در این گفت‌وگو مهم‌ترین وجه تمایز امین‌پور با هم‌نسلان خود را در شخصیت فردی او می‌دانست که در شعر او نیز رسوخ کرده است. گفت‌وگوی ما با امامی در عصر یکی از نخستین روزهای آبان‌ماه تهران انجام گرفت که در ادامه از نظر می‌گذرد.

حمید نورشمسی
تهران امروز

قیصر درد جاودانگی داشت و این داشتن است که به او می‌گوید باید به بسیاری از نداشته‌ها تن بدهی تا این درد در تو سالم و زلال بماند و عمیق‌تر شود. وی باید به واسطه آنچه که بود از بسیاری از داشته‌های حیوانی و انسانی دوری می‌کرد که این دوری حاصل ندایی بود که از جانب همین دردها به او می‌رسید... ● عکس: حامد فرج الله – تهران امروز

در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی شعر بیشتر از سایر انواع ادبی دارای فراز و فرود بوده و دستخوش تغییرات شده و در این میان استثناهایی هم ظهور کرده‌اند که قیصر امین پور را می توان جزو این استثناها دانست. به عقیده شما آیا جریان ادبیات انقلاب استثنا پرور است یا اینکه روال چیز دیگری است؟

اول باید به این موضوع پاسخ دهیم که آیا ما در ادبیات و حتی در جریان فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی تلاش کرده‌ایم که یک رویه یا سیستم ایجاد کنیم و براساس آن پیش برویم که بعد از آن توقع داشته باشیم کسانی به عنوان استثنا در آن ظهور نکنند و آنچه سیستم به تاریخ و فرهنگ ایران ارائه می‌کند حاصل خود باشد؟ به نظر من در تاریخ ادبیات ایران این موضوع کمتر سابقه داشته است. شاید نظامیه‌های خواجه نظامی که به تدبیر فرید پادشاه وقت زمان او، در ایران آن دوران منتشر و توزیع شد را بتوان تنها تلاش برای ایجاد یک سیستم در سطح فرهنگی ایران دانست از سوی دیگر حتی اگر این داستان به حقیقت بپیوندد شاید در بسیاری از اوقات به نتیجه مطلوب برسد ولی اینکه در عالم هنر و ادبیات هم امکان تحقق آن وجود داشته باشد و به سمت بازپروری رساندن و حرکت نویسندگان و فعالان هنری براساس یک روال معین در جامعه پیش رود هنوز محل سوال است. پس به نظر می‌رسد که در فرهنگ ما استثناها باید به وجود می‌آمدند. این موضوع را می‌توانیم به دیگر بخش‌ها نیز تعمیم دهیم مثلا آیا حوزه علمیه ما مطهری پرور بوده است و اگر بله پس چرا ایشان تنها یکی است.

پس جریان و روال ما به سمت ساخت و ایجاد استثناها در حوزه فرهنگ حرکت کرده است؟

بله. ما چیزی به عنوان جریان فرهنگی که بتواند ما را به سمت بازدهی معینی در این عرصه هدایت کند نداشته‌ایم و اگر هم داشته باشیم در حوزه هنر و ادبیات سخت است که تعریف شده باشد. این حوزه‌ها گریز پا هستند و تن به سیستم و انضباط و تربیت کلاسیک نداده و نخواهند داد.

با نگاهی به شعر قیصر امین پور به عنوان بخشی از این جریان که ذکر کردید می‌بینیم که او تعهد ادبی را به استقلال در شاعرانگی‌اش به شکلی استثنایی پیوند زده بود. حال ما باید دل خوش کنیم که شاید روزی دوباره به اینگونه استثناها در ادبیات برای رسیدن به این پیوند دست بیابیم چون دارای یک روال و جریان نیستیم؟

در ارتباط با اینکه قیصر یک استثناست یا نه بحث زیاد است. من به شخصه این موضوع که او استثناست را نمی‌پذیرم چرا که اگر این را بپذیرم بزرگانی مثل مرحوم سیدحسن حسینی و سلمان هراتی هم در نوع خود استثناءاند بنابراین وقتی استثناءها این قدر زیاد باشند دیگر موضوعیت خود را از دست می‌دهند.

اما در شعر انقلاب کمتر شاعری مثل قیصر امین پور داشته‌ایم...

می‌پذیرم که برخورد مخاطبان شعر امین‌پور با کلام و زندگانی او متفاوت با ارتباط آنها با سایر شاعران معاصر بوده است. من تنها کلمه و فرم و ساختار شعر را دلیل محبوبیت شعر نمی‌دانم و حضور معنی را هم در این میان موثر می‌دانم و معتقدم شاعرانی که بتوانند به معنای عمیقی که در ناخودآگاه اجتماعی ما ریشه دارد توجه کنند می‌توانند دایره مخاطب بیشتری داشته باشند و برای رسیدن به این مقام، خلق کلمات و اصطلاحات و هنرهای تازه شعری نیست که ما را موفق می‌کند بلکه یک حس ظریف دیگری در پشت صحنه وجود دارد. به قول حافظ غلام بنده آنم که آنی دارد. آن چیز ظریف پشت پرده را حافظ به «آن» تشبیه می‌کند که ممکن است به نوعی لطیفه ربانی و امری پنهان که در برخی وجودها هست تعبیر شود و دایره وسیعی از مخاطبان را جذب کند. به نظر من این گونه ملاک‌ها را باید در شخصیت یک فرد جست‌وجو کرد و این شخصیت، شاعر است که به وسیله کلمات در مخاطب نفوذ می‌کند. در مورد قیصر دلایل گوناگونی وجود دارد که نشان می‌دهد او این سعادت را داشت که این موقعیت را به درستی درک کند.

این شخصیت و شعر که قیصر خالق آن است حاصل وجود نداشته‌هایی در حوزه فرهنگ ماست که او با شعور خود آنها را در خود پرورش داد و در شعرش متبلور کرد یا اینکه شخصیت او در واقع سعی داشت به ما نهیب بزند که ما چه چیزهایی را باید درون خود داشته باشیم و نداریم.

ابتدا باید دید داشته‌ها چیست و نداشته‌ها چیست، من برای پاسخ به این سوال از شعر خود قیصر مثال می‌زنم. او شعر معروفی دارد که با وجود نقدهایی که بر آن وارد است، در آنجا می‌گوید: «پس کجاست یادداشت‌های درد جاودانگی.» قیصر درد جاودانگی داشت و این داشتن است که به او می‌گوید باید به بسیاری از نداشته‌ها تن بدهی تا این درد در تو سالم و زلال بماند و عمیق‌تر شود. به دست آوردن هر موضوعی در دنیا بی‌شک هزینه دارد. اگر بخواهیم به بسیاری از حقایق دست بیابیم باید نسبت به بسیاری از داشته‌ها حرمان بکشیم و از آنها دوری کنیم. قیصر باید به واسطه آنچه که بود از بسیاری از داشته‌های حیوانی و انسانی دوری می‌کرد که این دوری حاصل ندایی بود که از جانب همین دردها به او می‌رسید.

در این دو سال پس از فوت قیصر بسیار مطرح شد که صحبت کردن از او نوعی کهنه پرستی و مرده پرستی است و بسیاری معتقدند که او شاعر متوسطی بوده که سعی کرد خودش باشد و حرف خود را بزند. به واقع آیا صحبت از افراد و جریان‌هایی مانند امین پور در فضای امروز ادبیات کشور امر بی‌فایده و بدون لزوم است؟

اینگونه حرف‌ها به‌زعم من از زبان کسانی بیرون می‌آید که به نوعی می‌خواهند جریان موجود در کلام او و توجه شخص او را به سمت دیگری هدایت کنند که شاید خودشان باشد. ما همیشه با بررسی گذشته و نقد آن است که می‌توانیم به آینده امیدوار باشیم. قیصر را هم باید مورد بحث و نقد قرار داد ولی نه با چشم شیفتگی. او هم مثل همه شاعرانی که جریان انقلاب اسلامی به آنها اجازه رشد داد باید مورد بررسی قرار بگیرد او برای قیصر شدنش راه‌هایی را طی کرد و حتی گاهی به جایی در شعر او می‌رسیم که مشکلاتی اساسی هم در آن به چشم می‌خورد و بالعکس اما الان که به آثار او نگاه می‌کنیم در کل می‌توان حرکت به سمت کمال و خلاقیت را در آن دید اما طبیعی است که ضعف و شدت را هم در آن ببینیم.

با این وجود آیا می‌توانیم او را نماد یک جریان بدانیم؟

منظورتان از جریان چیست.

منظورم امری است که بتوان به شکلی پویا آن را ادامه داد. نه اینکه تقلید کنیم بلکه نوع نگاه او را به شعر همچنان ادامه یافته ببینیم.

شاعران در واقع مدافعان آزادی‌اند و این به چندین نوع در زندگی آنها خود را نشان داده است. شاعر هنرمند است و هنرمند به بسیاری از هنجارهای جامعه با تردید و حس تسلیم نشدن و گریز نگاه می‌کند و در این قضیه شاعران والاترین دسته به شمار می‌آیند و حتی بزرگ‌ترین زندان‌ها را که می‌تواند زندان کلام و زبان آنها باشد رامی‌شکنند و با همین امر به حیات و تصویر جدیدی از زندگی می‌رسند. به این تعبیر قیصر می‌تواند برای ما یک الگویی باشد که مانند یک درخت می‌توان در سایه سار او ساعتی استراحت کرد. او ما را متوجه آزادی کرد و ما را پرهیز داد از اینکه به دنبال ارضای سلیقه‌های حاکم و غیرحاکم باشیم و گفت که شاعر باید به دنبال کشف زیبایی‌ها باشد و در این راه باید از توجه خاص به خوشامد و بد آمد دیگری بسیار فراتر برود.

پیرامون دومین سالمرگ قیصر امین‌پور

«ق» آخر عشق، «ر» اول رفتن شد

امین خرمی
تهران امروز

پاییز است و فصل خزان رنگ‌ها و دلدادگی‌هایی که فصل مشترک هر دو یعنی تولد و خزان و در آن میان مهر و دلدادگی «عشق» است و «قاف» این عشق همان جایی تمام می‌شود که نام کوچک مردی که جرعه جرعه زبان، کلام، شعر و وجودش لبریز از عشق و عشق بود تازه آغاز می‌شود. آری هر پاییز با لرزه‌های صبحگاهی و شامگاهی‌اش زمزمه شروع سرمایی است تا خود را برای زمستانی آماده سازیم که نه از سرمایش بلرزیم و نه از تنهایی‌اش غمزده شویم.

اما این همان آبان مانده به آذر آتش گرفته است که دل نه! جان و تن تمام کسانی را می‌سوزاند که در همین پس‌لرزه‌های صبحگاهی و شامگاهی‌اش کنجی از قلب‌شان یا زمزمه‌ای از کلام‌شان بوی قیصر امین‌پور می‌دهد. بزرگمردی که هرچه ما را بزرگ کرد به نام و هنرش، او را کوچک شمردیم و ناچیز. حتی فراموشش کردیم و کار را تا آنجایی رساندیم که آثارش را تاریخ مصرف دار و فراموش شده خواندیم. ابتدا خواستیم تنها به رسم و سنت کهنه و همیشگی‌مان که اگر در طول سال لب به میراث جاودان و به‌جای مانده از مردگان و زندگان مفاخر این مرز و بوم (جز چند تن معلوم و مشخص!)، باز نمی‌کنیم به یاد سالمرگ قیصر امین‌پور به سراغ هنرمندان و شاعران برویم و از آنها از روح و روان و جان و دل قیصر بشنویم و این محاق و غبار فراموشی بزرگمردان عرصه هنر و ادب کشورمان را جلایی بدهیم اما چنان به زبان‌های گوناگون کوفته شدیم که سرد و مغموم تنها به بازتاب همان سخنان می‌پردازیم. جالب است که ما همگی فراموش کردیم که جایگاه قیصر در شعر ما همان جایگاهی است که استادی بی‌بدیل مانند دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در مورد آن به قیصر گفته بود: «قیصر همین جا که رسیده‌ای بمان، شعر درست همین‌جاست. همین‌جا که تو ایستاده‌ای»! حال ما تنها یک سوال را مطرح می‌کنیم که با عزیز و هنرمندی که تنها دو سال است از میان ما رفته چه کردیم؟!

ضیاء موحد :

زنده کش بودیم و با مرده‌پرستی شادیم!

قیصر امین‌پور به‌عنوان شاعر، شاعر خوب متوسطی بود. به دلیل زبان ساده و راحتش بسیار خواننده داشت، شعر او راحت فهمیده می‌شد، راحت خوانده می‌شد و زمانی هم که شعر و هنرش را در راه ادبیات جنگ صرف کرد توانسته بود تاثیر طبع شعرش و قریحه لطیفش را بر جان و دل شعر گذارد.

تا زمانی که قیصر امین‌پور زنده بود از دست بسیاری از کسانی که از او تجلیل کردند دل خوشی نداشت و حالا که دستش از دنیا کوتاه است ببینید همان افراد چه سر و صدا و چه علم‌شنگه‌ای را به پا کرده‌اند، واقعا این چه رسمی است که میان ما رواج دارد؟ چرا تا زمانی که این هنرمندان زنده‌اند از آنها تجلیل نمی‌کنند؟

حتی اگر گفته شود که بسیاری از آن مراسم‌های گرفته شده برای قیصر توسط مراکز خصوصی و دوستان وی و با هزینه شخصی بوده من مکرر، می‌گویم که گمان نمی‌کنم آن پوسترها و تبلیغاتی که پس از فوت مرحوم امین‌پور دیوارهای شهر را رنگی کرد کار دوستان وی باشد! آنها چنین امکان مالی برای این کارها را ندارند. ما هنوز نیاموخته‌ایم که لازم است هر کس را در زمان خودش شناخت، برای او زمان صرف کرد، او را به جایگاه شایسته‌اش رساند، مسائل حاشیه ای را برای بزرگداشت و کوچکداشت او دخالت نداد و...

نمی‌دانم تا چه اندازه باید شاهد ورود سیاست در امور فرهنگی باشیم؟! همین بزرگداشت‌های قیصر امین‌پور که تنها در آستانه سالمرگش برگزار می‌شود و صدایش، گوش رسانه‌ها و مردم را پر می‌کند نیز متاسفانه بسیاری از ابعادش رنگ دیگری دارد و به نظر من آن قسمت از شعرهایش که خواننده با آن بسیار خوب ارتباط برقرار می‌کند را قبول دارم و حتی در مورد یکی، دو شعر امین‌پور، مانند شعری به نام «اتفاق» بارها صحبت کرده‌ام و آن را ستوده‌ام و همواره از آن نام برده‌ام.

تاکید می‌کنم، اینکه گفته می‌شود ما طی ۳۰ سال اخیر نتوانسته‌ایم شعرای بلند آوازه و نامی به جامعه معرفی کنیم یا شعر و تربیت شاعران ما در هر دهه با افت فاحشی رو به رو می‌شود را به هیچ وجه قبول ندارم. نمی‌توان اعتقاد داشت که در هر دهه یک شاعر قَدَر پیدا شود. در تاریخ ادبیات ایران چنین مساله‌ای وجود نداشته است.

بعد از حافظ چقدر زمان صرف شده تا به شاعری پرآوازه برسیم، همه اینها در حالی است که از زمان تولد شعر «نو» در ایران و در قیاس با تاریخ ادبیات ایران به نسبت شاعران بسیار بارز و نام آشنای بسیاری داشته‌ایم. شاید از شروع جریان شعر نو تا دهه ۷۰، تئوری‌زدگی مهم‌ترین آسیب شعر معاصر ما به‌حساب می‌آمد اما امروز مجددا مسیر شعر و ادبیات ایران دارد روی خط درستی می‌افتد و به حرکت خود ادامه می‌دهد.

کاووس حسن‌لی؛

دو رویی دوستان، تلخ‌تر از زهر است...

واقعیت این است که قیصر امین‌پور یکی از شاعران متفاوت و تاثیرگذار ما در یک دوره بود و به دلیل ویژگی‌هایی که در زبان شعری او موجود بود این ظرفیت هنوز وجود دارد که امروز هم مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. خوشبختانه به‌دلیل علاقه‌ای که بسیاری از اهل قلم و به‌خصوص جوان‌ترها به شعر امین‌پور داشتند (چرا که شاعری بود با هنری متعادل)، همین جوان‌ها بعد از او هم درباره آثارش نوشتند و هنوز هم ممکن است در آینده درباره وجوه متفاوت زبان و شعر امین‌پور مقاله‌ها و آثاری نوشته شود.

درباره اینکه گفته می‌شود امین‌پور می‌تواند برای نسل جوان کشور به‌عنوان الگویی برای سرایش شعر مطرح شود باید بگویم که تفاوت‌های ساختاری و بنیادینی میان نسل‌های گوناگون وجود دارد و این حقیقتی است که نمی‌توان آن را انکار کرد. بخشی از یک نسلی از جامعه ما در آن زمان با سلیقه‌های امین‌پور سازگاری داشت اما این نسل جدید که در راه است مشخص نیست که همچنان با نسل پیش هم‌سلیقه باشد.

امین‌پور متناسب با فضاهایی که مورد علاقه نسل خاصی بود آثاری را آفرید که طرفداران بسیاری را به خود جلب کرد.

همچنین همزمان کسانی هم بودند که سلیقه‌شان اشعار امین‌پور را نمی‌پسندید و آنها هم بخشی از جامعه را تشکیل می‌دهند که حقیقت امر این است که آنها هم واقعیت داشته و دارند.

معنی این سخن این است که قرار نیست همه سلیقه‌ها اشعار امین‌پور را بپسندد، به همین دلیل بعید می‌دانم که صدای امین‌پور برای آینده خیلی دور صدای بلندی باشد. اما تا زمانی که فضاهای فرهنگی دهه‌های اخیر ماندگار باشد، بی‌شک بخشی از این فضاها اختصاص به امین‌پور و اشعار او خواهد داشت.

این سنت که ما تازه پس از رفتن افراد به یاد آنها می‌افتیم از گذشته‌های دور همراه ما بوده و مصداق تایید این کلام هم شعری است با این مضمون که «چو بر گورم بخواهی بوسه دادن/ رخم را بوسه ده که اکنون همانم!» اما از این واقعیت موجود، تلخ‌تر و این است که امین‌پور در زمان حیات خود دارای دوستانی بود که به او علاقه داشتند و او را بزرگ می‌شمردند و کسانی هم بودند که مخالف اندیشه‌ها و سلیقه‌های او بودند اما همان افراد مخالف با او، امروزه پس از مرگش پرچمدار پاسداشت امین‌پور شده‌اند. آری! این بسیار آزاردهنده و تلخ است.

همین امروز هم امین‌پورهایی در جامعه هستند که در حال نفس کشیدنند و مورد بی‌مهری‌های فراوانی قرار می‌گیرند و بی‌شک، روزی هم فرا می‌رسد که از میان ما خواهند رفت و باز هم شاهد خواهیم بود که همان کسانی که نسبت به آنها بی‌مهری روا می‌داشتند در صف اول طرفداری و جانبداری از آنها حضور پیدا خواهند کرد و به اعتقاد من این تلخ‌ترین حادثه جامعه ادبی و فرهنگی ما به‌شمار می‌آید.

محمد شمس لنگرودی؛

شاعری درستکارتر از هم‌طیفانش

باید بگویم که شناخت دقیقی از امین‌پور نداشتم اما تا آنجا که او را می‌شناسم، می‌توانم بگویم که هم شعرش و هم خودش، صمیمی‌تر و درستکارتر از هم‌طیفانش بود. متاسفانه در چند دهه اخیر، شعر و دیگر هنرها ابزاری شدند برای کسب قدرت، جمع‌آوری نعمات و همچنین شعر هم به دروغ، تزویر و ریا آلوده شده و به عنوان ابزاری برای مسائل شخصی به‌کار گرفته شده است اما امین‌پور بسیار سالم‌تر از هم‌طیفان خود بود که از رهگذر شعر به‌دنبال منافع و قدرت بودند. امین‌پور در مجموع شاعری به‌مراتب بهتر از بسیاری از شاعرانی بود که از هر جناحی در سال‌های بعد از انقلاب شعر گفتند.

امین‌پور اول انقلاب در رشته پزشکی پذیرفته شد اما به‌خاطر علاقه‌ای که به ادبیات داشت، این رشته را پیگیری کرد و «سنت و نوآوری در شعر معاصر» در واقع کتابی است که از یک محقق برمی‌آید نه تنها یک شاعر. حالا از خودمان سوال کنیم که چند نفر تا کنون این کتاب را خوانده‌اند؟

دیباچه

امین‌پور در خط‌کشی‌های رایج جای نمی‌گیرد

علی باباجاهی
تهران امروز

شعر امین‌پور تشخصی دارد که برای او جایگاه ویژه‌ای را در شعر معاصر ایران ایجاد کرده است. اگر قائل به تقسیم‌بندی شاعران باشیم می‌توان شاعران را به سه دسته کلی آوانگارد (پیشرو)، نوآفرین و شاعران تحت سیطره شعر رایج تقسیم کرد. منظور از شعر رایج شعری است که نیاز به خواننده پیشرو ندارد. قیصر امین‌پور، شاعری بود که از افراط و تفریط پرهیز کرد و می‌توان گفت او شاعری بود که نو آفرینی را نقطه عزیمت شعر خود قرار داد تا هم در ردیف شاعران خلاق قرار گیرد و هم از احتمال خسارت دیدن در عرصه‌های جسارت‌ورزی در امان بماند. صمیمیت و شفافیت از محورهای شعر امین‌پور به‌شمار می‌رود، همچنانکه خود او در عرصه رفتارهای اجتماعی از صمیمیت خاصی برخوردار بود. این سالک راه شعر، به خط‌کشی‌های حساب‌گرایانه پاره‌ای از شاعران معاصر تن نمی‌داد و شاعران و نویسندگان را به خودی و غیرخودی تقسیم نمی‌کرد که این روحیه عدالت‌محوری و مسالمت‌جویی وی می‌تواند سرمشقی برای دوستان او قرار گیرد. در پایان و به جای نتیجه و موخره به همین چند بیت از محسن حدادی بسنده می‌کنم و «قاف حرف آخر عشق است/ آنجا که نام «تو» آغاز می‌شود / و «قاف» حرف اول قلب است/ آنجا که یاد تو تکثیر می‌شود /این واژه‌های عاریه‌ای را ببین چه‌سان/در سوگ قاف عشق چه بی‌بال می‌شود»

فرامتن

ساده، صمیمی و سیال

سعید بیابانکی
شاعر

قیصر امین‌پور در شعر ما به عنوان شخصیتی چند وجهی شناخته می‌شود یعنی مثل یک منشور است که از هر طرف که به آن نگریسته شود دارای ابعاد جذابی است. یکی از این ابعاد وجه شاعری ایشان است که پیرامون شعر او بسیار صحبت شده است. قیصر امین‌پور در بسیاری از موارد یک شروع کننده و احیا کننده ناب بود.

به عنوان مثال یکی از افرادی است که دوبیتی و رباعی را پس از انقلاب در ایران احیا کرد و توانست سایه سنگین خیام، عطار، مولانا، ابوسعید و کسانی که سایه گستر رباعی بودند و مجالی برای حضور دیگر شاعران را نمی‌دادند تا حدودی کمرنگ کند اما امین‌پور بار دیگر با جسارت همیشگی‌اش رباعی را احیا کرد. مشخصه بارز غزل‌های او ساده‌محوری زبان اشعارش در این قالب است که او خود ابداع کرد.

زبانی ساده، صمیمی و سیال که کمتر نمونه‌ای از غزل‌های فارسی را می‌توان با این ویژگی پیدا کرد. قیصر اتفاقات روز و واکنش و بازتاب‌ها در برابر آنها را وارد غزل کرد، بزرگ‌ترین پدیده آن روزها پدیده جنگ بود و قیصر امین‌پور این روح خشک، خشن و سرد جنگ را به راحتی و زیبایی وارد قالب لطیف، گرم و عاشقانه غزل کرد. این برقراری پیوند که ما به سادگی از آن صحبت می‌کنیم کاری بسیار دشوار است که قیصر از پس آن به زیبایی، قدرت و کمال برآمد و با وجود گذشت دو دهه از جنگ تحمیلی هنوز بسیاری از غزل‌های او قابل زمزمه است. اما شاخص‌ترین آثار قیصر امین‌پور در زمینه شعر، آثار نیمایی است. آثار نیمایی که بعد از نیما سروده شده و در ادبیات ما موجود است و شاخص‌ترین آنها، به اخوان و سهراب تعلق دارد.

به یاد قیصر امین‌پور؛ شاعر آینه‌های ناگهان

صبورترین شاعری که می‌شناختم

عباس کریمی
تهران امروز

شاعر، شاعر است ؛ رفته باشد یا نه، فرقی نمی‌کند که
واژه‌های صمیمی‌اش، دل‌ها را محو حضور می‌کنند و
آماده عبور...
استاد، استاد است. فرقی نمی‌کند او را چه صدا کنند
که مریدان، مراد خود را می‌یابند و تا به حضور نرسند
بی‌تابند...
قیصر؛ شاعر بود و استاد؛ رفت اما به جا ماند... صبورترین
شاعری که می‌شناختم.
«دستور زبان عشق» را نوشت تا بدانیم عشقبازی رسمی
دارد که بی‌آگاهی از آن، دستیابی به معشوق اگر ناممکن
نباشد بسیار دشوار خواهد بود.
شنبه‌ای که در راه است دومین سال سفر اوست. غزل
زیر بیان احساسی است که شب پسین پس از سفرش
سر رسید.
روحش شاد و یادش پایدار...

امین عشق و پور شعر

ناگاه بود ضرب خبر؛ پشت‌مان شکست:
«دستی عبوس» پنجره‌ای را دوباره بست
دستی که فرصت از شب دیدارمان گرفت
مردی دگر ز نسل غزل...آه..شد ز دست
«قیصر» امیر عشق و «امین»... «پور» شعر بود
قلبش وسیع بود و در آن مهر از الست
«دستور عشق» را به «زبان»یاد داد و رفت
استاد آسمان غزل ؛ پرکشید و رست
دروازه دلش چو نگاهش گشاده بود
آن را تمام عمر به روی کسی نبست
چشمش همیشه شرجی و خیس جنوب بود
مهرش چگونه بود که بر سینه می‌نشست؟!
تا آمدم که با تو خداحافظی کنم
بغضم امان نداد و خدا... در گلو شکست